

## داغ سقای تشنگان کمر حسین (ع) را شکست

شب تاسوعای حسینی بنا بر سنت تاریخی به حضرت عباس (ع)، برادر امام حسین (ع) تعلق دارد.



شب تاسوعای حسینی بنا بر سنت تاریخی به حضرت عباس (ع)، برادر امام حسین (ع) تعلق دارد. شجاعت حضرت عباس - علیه السلام - در میان اصحاب امام حسین - علیه السلام - بی نظیر بود. چگونگی شهادت او و رجزهای او و جهاد او با دست بریده، همه بیانگر اوج صلابت و شهامت اوست. او تنها به سوی آب فرات رفت و در برابر چهار هزار تیرانداز قرار گرفت، صف آنها را با کشتن هشتاد نفر از آنها، درهم شکست و خود را به آب فرات رسانید.

مادرش ام‌البنین علیها السلام در شهر خطاب به او می‌گوید: «لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد / اگر شمشیرت در دست‌هایت بود، کسی را جرأت نزدیک شدن به شمشیرت نبود».

روایت شده، هنگامی که وسائل غارت شده از شهدای کربلا را به شام نزد یزید بردند، در میان آنها پرچم بزرگی بود. یزید و حاضران دیدند همه پرچم سوراخ و صدمه دیده ولی دستگیره آن سالم است، پرسید: این پرچم را چه کسی حمل می‌کرد؟

گفته شد: عباس بن علی - علیه السلام - آن را حمل می‌کرد.

یزید از روی تعجب و تجلیل از آن پرچم، دو یا سه بار برخاست و نشست و گفت: «انظروا الی هذا العلم فانه لم یسلم من الطعن و الضرب الا مقبض الید الی تحملہ. / به این پرچم بنگرید، که بر اثر صدمات و ضربات، هیچ جای آن سالم نمانده جز دستگیره آنکه پرچمدار آن را با دست حمل می‌کرده است (یعنی سالم ماندن دستگیره نشان می‌دهد که پرچمدار، تیرها و ضرباتی را که بر دستش وارد می‌شود تحمل می‌کرد و پرچم را رها نمی‌ساخته است)».

سپس یزید گفت: «ابیت اللعن یا عباس، هکذا یکون وفاء الاخ لایه. / لعن و ناسزا از تو دور باد (و ناسزا برای تو زیبنده نیست) ای عباس، این است معنای وفاداری برادر نسبت به برادرش».

عباس سه برادر و پدر و مادری داشت که مادرشان ام‌المؤمنین - علیها السلام - بود. یکی از آنها عبدالله بود که ۲۵ سال داشت، دیگری عثمان بود که ۲۱ سال داشت و سومی جعفر بود که ۱۹ سال داشت. حضرت عباس که از آنها بزرگ‌تر بود و ۳۴ سال داشت، به برادران روی کرد و گفت: «ای پسران مادرم به پیش بتازید تا خلوص و خیرخواهی شما را در راه خدا و رسول خدا بنگرم». آنها یکی بعد از دیگری روانه میدان شدند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

وقتی که همه یاران حسین - علیه السلام - کشته شدند، و حضرت عباس خود را تنها یافت به حضور برادر آمد و عرض کرد: به من اجازه رفتن به میدان بده، امام سخت گریه کرد، عباس - علیه السلام - عرض کرد: سینه‌ام تنگ شده و از زندگی دلتنگ گشته و به تنگ آمده‌ام، می‌خواهم انتقام خون شهیدان را از دشمن بگیرم.

امام حسین - علیه السلام - فرمود: «برو برای این کودکان تشنه لب، اندکی آب بیاور».

حضرت عباس - علیه السلام - روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خیام می‌گشت و نگهبانی می‌داد و مراقب بود تا دشمن جلو نیاید.

در این هنگام زهیر بن قین (یکی از یاران با وفای امام حسین) نزد عباس - علیه السلام - آمد و عرض کرد: در این وقت آمده‌ام تا تو را به یاد سخن پدرت علی - علیه السلام - بیندازم. عباس - علیه السلام - که می‌دید خیام اهل‌بیت در خطر تهدید دشمن است، از اسب پیاده نشد و فرمود: «مجال سخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی‌توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من

زهیر گفت: پدرت هنگامی که خواست با مادرت ام‌البنین علیها السلام ازدواج کند، به برادرش عقیل فرموده بود، زن شجاعی از خاندان شجاع برایم پیدا کن، زیرا می‌خواهم فرزند شجاعی از او به دنیا بیاید و حامی و ایثارگر فداکار برای برادرش حسین - علیه السلام - باشد. بنابراین ای عباس، پدرت تو را برای چنین روزی (عاشورا) خواسته است، مبدا کوتاهی کنی.

غیرت عباس با شنیدن این سخن به جوش آمد و چنان پا در رکاب زد که تا سمه رکاب قطع گردید و فرمود: ای زهیر، آیا با این گفتار می‌خواهی به من جرأت بدهی، سوگند به خدا هرگز دست از برادرم برنمی‌دارم و در حمایت از حریم او کوتاهی نخواهم نمود.

«والله لاریتک شیئا ما رایته قط / به خدا قسم فداکاری خود را به گونه‌ای ابراز کنم و به تو نشان دهم که هرگز نظیرش را ندیده باشی».

آن‌گاه عباس - علیه السلام - به سوی دشمن حمله کرد، آن گونه که گویی شمشیرش، آتشی است که در نیزار افتاده است، تا اینکه صد تن از قهرمانان دشمن را کشت.

از جمله با «مارد بن صدیف تغلی» قهرمان بی‌بدیل دشمن جنگ تن به تن کرد، نیزه بلند مارد را از دست او درآورد و نیزه را تکان سختی داد و فریاد زد: «ای مارد، از درگاه خدا امیدوارم که با نیزه خودت، تو را به جهنم واصل کنم».

آنگاه آن نیزه را در کمر اسب مارد فرو برد، اسب مضطرب شد و مارد خود را به زمین انداخت، با اینکه جمعی از دشمن به کمک مارد آمدند، عباس همان دم نیزه را به گلوئی مارد فرود آورد. مارد به زمین افتاد و گوش تا گوش او بریده شد و به هلاکت رسید و در این درگیری شدید جمعی دیگر نیز به دست عباس - علیه‌السلام - کشته شدند.

حضرت عباس - علیه السلام - به سوی دشمن شتافت، آن‌ها را موعظه کرد، و از عاقبت بد ترسانید، ولی نصایح آن حضرت در آن کوردلان اثر نکرد، عباس نزد برادرش حسین - علیه السلام - بازگشت، شنید صدای العطش کودکان بلند است.

در روایتی آمده: «خیمه‌ای مخصوص مشک‌های آب بود، حضرت ابوالفضل داخل آن خیمه شد. دید اطفال آن مشک‌های خالی را برداشته و شکم‌های خود را بر مشک‌های نمودار می‌گذاشتند بلکه از عطش آن‌ها کاسته شود، به آن‌ها فرمود: «نور دیدگانم صبر کنید اکنون می‌روم و برای شما آب می‌آورم». در همین هنگام سوار بر اسب شد و نیزه و مشک خود را برداشت و به سوی فرات رهسپار شد.

آری عباس - علیه السلام - مشک را پر از آب کرد، ولی از آب نیاشامید و به خود خطاب کرد و گفت: «یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون و تشریین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی / ای نفس! بعد از حسین، زندگی تو ارزش ندارد، و نباید بعد از او باقی بمانی، این حسین است که لب تشنه و در خطر مرگ قرار دارد می‌خواهی آب گوارا و خنک بیاشامی، سوگند به خدا دین من اجازه چنین کاری را نمی‌دهد».

و به نقل از بعضی فرمود: «به خدا قسم لب به آب نمی‌زنم در حالی که آقام حسین - علیه السلام - تشنه باشد. / والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشان».

عقل می‌گوید: آب بیاشام تا نیرو بگیری و بتوانی خوب بجنگی، ولی عشق و وفا و صفا می‌گوید: برادرت و نور دیدگان برادرت تشنه‌اند، چگونه تو آب بنوشی و آن‌ها تشنه باشند؟

بعضی نقل کرده‌اند حضرت علی - علیه السلام - در شب ۲۱ رمضان (شب شهادتش) عباس را به آغوش گرفت و به سینه‌اش چسبانید و فرمود: «ولدی اذا کان یوم عاشورا، و دخلت المشرعه، ایاک ان تشرب الماء و اخوک الحسین عطشان. / پسرم هنگامی که روز عاشورا فرا رسید و بر شریعه آب وارد شدی، مبدا آب بیاشامی با اینکه برادرت تشنه است!».

آن حضرت با همان یک دست حمله بر دشمن کرد، بسیاری از شجاعان دشمن را بر خاک هلاکت افکند. در این بحران، حکیم بن طفیل از کمین نخله‌ای بیرون جهید و ضربتی بر دست چپ آنحضرت وارد ساخت، و دستش را از بند (مچ) قطع کرد (فقطعه یده

من الزند).

آن حضرت مشک را به دندان گرفت و همت می‌کرد تا مشک را به خیمه‌ها برساند که ناگاه تیری بر مشگ آب آمد و آب آن ریخت، و تیر دیگری بر سینه‌اش رسید و از اسب بر زمین افتاد.

ابی مخنف می‌نویسد: وقتی که دست‌های عباس - علیه السلام - جدا شد، در حالی که از دو طرف دستش قطرات خون می‌ریخت، به دشمن حمله کرد تا اینکه ظالمی با گرز آهنین بر سر مبارکش زد و آن را شکافت، آن هنگام آن مظلوم به زمین افتاد و در خون خود غوطه‌ور شد و صدا زد: «یا اخی یا حسین علیک منی السلام»: «ای برادرم حسین خدا حافظ» و طبق روایت مشهور، صدا زد: «یا اخواه ادرک اخاک / ای برادر، برادرت را دریاب».

امام حسین - علیه السلام - مانند شهاب ثاقب به بالین عباس شتافت او را غرق در خون دید که پیکرش پر از تیر شده و دست‌هایش از بدن جدا شده و چشم‌هایش تیر خورده‌اند.

«فوقف علیه منحیا و جلس عند راسه یکی حتی فاضت نفسه / با کمر خمیده به عباس نگریست و سپس در بالین او نشست و گریه کرد تا عباس به شهادت رسید». نقل شده با صدای بلند گریه کرد و فرمود: «الان انکسر ظهري و قلت حیلتی و شمت بی عدوی / کنون پشتم شکست، و رشته تدبیر و چاره‌ام از هم پاشید، و دشمن بر من چیره شد و شماتت کرد»